

ضمیمه

شکنجه و

زندان از زبان

مقامهای رژیم

آن چه در این فصل، به عنوان ضمیمه، ملاحظه می کنید، برخی اعترافها و اظهارات مقامهای رژیم است که در جریان دعوای درونی خود برملا کرده اند. این اظهارات، به خوبی نشان می دهند که چگونه جریان شکنجه و اعدام و زندانهای مخفی جزء لاینفک رژیم خمینی است. بخشی که تا سرنگونی تام و تمام این رژیم ضدبشری هم چنان باقی خواهد ماند و سایه مرگبار خود را بر روی مردم میهنمان می گسترد. ضمناً این اعترافات، صحت گزارشها و اخباری را که توسط مجاهدین طی سالیان سال مستمراً افشا شده است، به اثبات می رسانند. علاوه بر این، باید تصریح کرد که شکنجه و اعدام منحصر به یک جناح خاص حکومتی نبوده و همان طور که خودشان نوشته اند، این بخش از واقعیات در جنگی که بین باندهای مختلف رژیم رخ داده است برملا شده و تا آن جا که به مردم و مجاهدین و آزادیخواهان ایران مربوط است، کلیه جناحها و باندهای رژیم در کشتار و شکنجه رشیدترین فرزندان این میهن دست داشته اند. بسیار روشن است وقتی که رژیم خمینی و جلادان و بازجویانش با «خودی»های خود این گونه رفتار کنند، با مجاهدین و انقلابیون و آزادیخواهان دیگر در سیاه چالهای خود چه کرده و می کنند.

شکنجه گاههای مخفی

* طبرزدی، از عناصر وابسته به جناح خاتمی، بعد از آزادی از زندان در باره دستگیرشدگان قیام تیرماه ۱۳۷۸، تهران: «من را منتقل کردند به زندان بازداشتگاه وزارت اطلاعات به عنوان زندان توحید (همان) کمیته مشترک ضد خلق زمان شاه... بازداشتگاه توحید در واقع یک زندان بسیار قدیمی هست که در آن جا سلولهای انفرادی همراه با اتاقهای قرنطینه یا دربسته وجود دارد. بازجوییها با چشمهای بسته انجام می گیرد و می توانم بگویم یک بازداشتگاه بسیار مخوف هست، آن جا شب و روز را شما نمی توانید تشخیص بدهید، به خاطر این که اصلاً ارتباطی با هوای آزاد ندارید، نوری وجود ندارد و یک وضع خاصی دارد که من فکر می کنم این بازداشتگاه الان زینبده جمهوری اسلامی نمی تواند باشد و ضمن این که نحوه بازجوییها هم مشکل دارد و اصولاً می توانم ادعا کنم که یک بازداشتگاهی هست که در آن مسأله حقوق بشر، مسأله بهداشت، مسائل مربوط به نحوه اجرای قانون و حقوق زندانیان رعایت نمی شود» (رادیو بی.بی.سی ۱۸ آبان ۱۳۷۸).

* ضیایی فر، دبیر «کمیسیون حقوق بشر اسلامی»: «در حال حاضر اشخاص معدودی به کمیسیون حقوق بشر اسلامی شکایت کرده اند که از سرنوشت افراد خانواده خود اطلاع ندارند یا این که نمی دانند که عضو خانواده شان در کدام بازداشتگاه زندانی شده است... رفتارهای خشونت آمیز، شکنجه، توهین و اقرار به زور، از تخلفات گزارش شده در این نوع بازداشتگاههاست...» (روزنامه همشهری ۲۹ تیر ۱۳۷۷).

* روزنامه همشهری ۶ مرداد ۱۳۷۷: «از زمان شکل گیری کمیسیون حقوق بشر اسلامی، گزارشهای متعددی از بازداشتهای بدون دلیل و بدرفتاری با بازداشت شدگان در جامعه انتشار یافته، اما این کمیسیون نسبت به گزارشها، هیچ گاه واکنش مناسبی نشان نداده است... اظهارات اخیر دبیر کمیسیون حقوق بشر [در باره وجود زندانهای مخفی و رواج شکنجه] مصاحبه با بخش ویژه خبرگزاری جمهوری اسلامی بوده و نه مصاحبه یی برای انتشار عمومی».

شکنجه گاه «وصال»

در جریان محاکمه کرباسچی (شهردار سابق تهران و از عناصر باند خاتمی، که به جرم دزدی و اختلاس و ... به دادگاه کشانده شد)، وی و همکارانش، به کرات از محلی به نام «زیرزمین وصال» یاد می کردند که توسط نیروی انتظامی اداره می شود و هریک از گردانندگان شهرداری را به آن زیرزمین برده اند و مدتی بعد، با یک برگه اعتراف از آن جا بیرون آمده اند (آسوشیتدپرس ۱۳ تیر ۱۳۷۷)!

* روزنامه توس ۱۴ شهریور ۱۳۷۷: «سرتیپ پاسدار نقدی، فرمانده حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی» درباره «زندان وصال»: "اولاً، این بازداشتگاه را بنده نساخته ام، فرمانده قبلی حفاظت نیروی انتظامی هم نساخته، بلکه ما از مسئولان قبلی سازمان تحویل گرفته ایم و بهتر است در این مورد بروند از مسئولان اسبق این سازمان یعنی آقای عطریانفر، سردبیر فعلی روزنامه همشهری و فرد دیگری که بعداً شهردار اصفهان شد و دبیر فعلی ستاد مبارزه با مواد مخدر که هر سه از صمیمی ترین دوستان شهردار معلق تهران هستند، پرسند ... حالا این دوستان برای این بازداشتگاهها در آن موقع چه اسمی پیشنهاد می کنند؟"

- روزنامه توس: «عطریانفر، سردبیر روزنامه همشهری در پاسخ به سؤال خبرنگار ما، از هرگونه اظهارنظر در زمینه سخنان سرتیپ نقدی خودداری و تأکید کرد: "به دلایلی، ترجیح می دهم که در زمینه اظهارات ایشان، سخنی نگویم".»

شکنجه گاه «سیدعلی خان» در اصفهان

* یک معلول جنگ ضدمیهنی در نامه یی به روزنامه خرداد ۶ خرداد ۱۳۷۸:
"به مسئولان قضایی کشور بگویند شما که اعلام می کنید بازداشتگاههای غیرقانونی ندارید، پس بازداشتگاه سیدعلی خان اصفهان چیست ... این (جا) محل شکنجه مردم است".

استمرار شکنجه های وحشیانه

از تابستان سال ۱۳۷۶، پس از نمایش انتخابات ریاست جمهوری رژیم، جناح خامنه ای برای تلافی شکست خود تصمیم گرفت مقامهای ادارات مختلف شهرداری

تهران را که نقش فعالی در تأمین مالی ستاد انتخاباتی خاتمی و پرکردن صندوقهای رأی داشتند، گوشمالی دهد.

دستگیری مهمترین مقامهای شهرداری تهران و بازجویی از آنها که تحت فشار و آزارهای روانی و جسمی صورت گرفته بود، در جنگ قدرت درون رژیم مطرح شد و باز دستگاه شکنجه و کشتار آخوندهای حاکم را رسوا کرد. اگرچه رفتار بازجویان با این گروه از مقامهای رژیم با شکنجه‌های سبعانه‌یی که نسبت به زندانیان سیاسی اعمال می‌کنند، به کلی غیرقابل مقایسه است، اما این ماجرا بار دیگر به همگان استمرار شکنجه و کشتار در زندانهای رژیم را یادآوری کرد. به خصوص که در اظهارات شهرداران و سایر مقامهای دستگیر شده، چند بار به شکنجه بی‌رحمانه سایر زندانیان که در محلهای مجاور سلولهای آنها صورت می‌گرفته، اشاره شده است.

خلاصه‌یی از اظهارات افراد یاد شده را که در سال ۱۳۷۷ در روزنامه‌های رژیم از جمله روزنامه توس ۷ مهر ۱۳۷۷، به چاپ رسید، در این جا نقل می‌کنیم:

— ابوالفضل شکوری، شهردار منطقه ۱۰ تهران:

«ساعت ۴ بعد از ظهر چهار نفر با سیلی زدن به گوش خدمتکار دفتر و اخذ کلید دفتر اینجانب وارد دفترم شدند. بعد از نشان دادن حکمی که در دست خودشان بود و از دور به رویت من رسید، آنان اقدام به بازدید منزل کردند، همه جا را گشتند، هرچه لازم بود با خود بردند و حتی بطریهای آب را باز می‌کردند و بو می‌کشیدند. ضمن بازجویی، از مسخره کردن و متلک گفتن هم دریغ نکردند... پس از تخلیه جیبها و درآوردن کمر بند و کفشهایم، مرا داخل سلولی انداختند و پس از چند ساعت، با زدن چشم بند به سلول دیگری منتقل کرده و به حالت ایستاده روی یک پا تا صبح روز بعد بیدار نگهداشتند و از ساعت ۶ صبح شروع به بازجویی نمودند. بازجوییها معمولاً تا پاسی از شب ادامه یافت و پس از اتمام بازجویی به سلول بازگردانده شدم و مجدداً تا صبح روز بعد به همان حالت قبلی به من بی‌خوابی دادند و مجدداً از ساعت ۶ صبح شروع به بازجویی کردند و پس از برداشتن چشم بند با قاضی پرونده ام، آقای [...]. مواجه شدم.

گفتم آقای [...] شرایط زندان خیلی سخت است و با این شرایط امکان دارد ما

حتی بمیریم و شما زنده ما را می خواهید نه مرده مان را. ایشان گفتند راستش را بخواهید ما مرده شما را بیشتر می خواهیم.

با کوبیدن مشت به سرم، مرا تهدید می کرد که اگر مسائلی را نگویی با این شلاق و کابل - که در دست من نهاد تا آن را لمس کنم - آن قدر شلاق می خوری که به یاد بیاوری که از مادر کی متولد شدی ... (معذورم از بیان بسیاری از کلمات گفته شده) مجدداً در پی تهدیدات می گفتم ما خانواده ات را متلاشی می کنیم ... بالاخره مرا روی تخت خواباندند و فحش و بد و بیراه گفتند که از ذکر آنها خودداری می کنم و جهت رعب و وحشت ایجاد کردن، محکم با کابل به بدنه تخت می کوبیدند. بالاخره با تمام این تهدیدات و توهینها از شلاق زدن منصرف و دونفری مرا به زیر رگبار مشت و لگد گرفتند و به قول معروف مرا بین خودشان پاسکاری می کردند و مرا روی صندلی به طور ایستاده نگه می داشتند و می گفتند [...] خود را روی صندلی رها کن و آن قدر مرا کتک زدند که خودشان خسته و من بی رمق در گوشه سلول افتادم و قلبم گرفت. از گرفتن قلبم ترسیدند و مرا رها کردند و آهسته محل را ترک کردند. نمی دانم چند ساعت بود که مرا کتک می زدند، ولی وقتی به سلول رفتم بعد از نیم ساعت خاموشی زدند. به ترتیب آقایان در خلال کتک زدن تهدیدات زیادی می کردند که از یادآوری آن خودم دچار توهم می گردم.

وقتی در یک سلول بدون نور کافی و با شرایط فوق الذکر (کتک زدن و بی خوابی و توهین و ...) بدون این که هوای آزاد به مدت ۸۵ روز با بدن او تماس داشته باشد و حتی نور یک مهتابی را نبیند و با توهین و برخوردهای زندانبانان و نبودن وسائل بهداشتی و حتی ممانعت بر قضای حاجت، پخش نوارهای نوحه خوانی با صدای آخر بلندگو که از صبح تا ساعت ۱۱ شب پخش می شود و سوء تغذیه و ... مواجه می شود و قدرت انتخاب و حتی اظهار نظر ندارد، چه بایستی انجام دهد ... بایستی لگد به سرمان بکوبند و فحش و ناسزا بگویند. بایستی آقای [...] با توهین و ناسزا همسرم را که تنها کسی بوده که پیگیر کار من بوده، از دفتر خود بیرون کشند و الفاظی به کار ببرند که در شأن حیوانات هم نیست ... چرا باید در عرض ۸۵ روز، ۲۵ کیلوگرم وزن کم کنم و چرا باید یک ماه و نیم یک قرص نان و آب لوبیا و آبگوشتی که بی رمق است و فقط یک تکه سیب زمینی دارد به ما بدهند؟ البته شنیده شده که گفته اند آن جا زندان

است و هتل نیست... ساعت هشت و نیم همان روز به طبقه زیرزمین بازداشتگاه احضار و با چشمانی بسته مورد پرسشهایی بی‌ربط همراه با ارباب و تهدید و رکیک‌ترین اهانتها قرار گرفتم. جریان بازجوییها، در لیالی و ایام بعدی هم چنان ادامه یافت و هرچه از زمان حضور من در بازداشتگاه می‌گذشت، بر شدت اهانتها و تهدیدها نیز افزوده می‌گردید. در یکی از همین شبها به سلول ۱۱۶ منتقل شدم و تا صبح روز بعد با تهدید و توهینهای فراوان مورد بازجویی قرار گرفته و کلمات و عبارات تهدیدآمیز و اهانت بعضاً بدین شرح بود: این جا آخر خط است، از این جا جنازهات بیرون می‌رود. در این بازداشتگاه خیلی اتفاقات می‌افتد که بسیار طبیعی جلوه می‌نماید. ممکن است شما ناخواسته خودکشی کنید و اهانتها و تهمتیهایی چون دزد، حرام‌خور، مال مردم‌خور و... به شما زده شود. چون از مجموعه این حربه‌ها طرفی نیست، بنده را به زیر مشت و لگد گرفته و آن قدر سیلی به صورتم زد که از روی صندلی واژگون شدم.

در هر حال نیمه‌های شب بنده را از زیر کتک نجات داد و تا صبح بازجوییها ادامه یافت.

موضوع کتک کاری آقای [...] یک شب دیگر نیز تکرار شد.

بنده ابتدا نسبت به عملکرد غیرقانونی عوامل بازجو به ویژه آقای [...] اعتراض کردم، آقای [...] برآشفته شده و اظهار داشتند قانون یعنی نوك قلم من... آن قدر در این جا بمانید تا تمام گوشتهای حرام بدن آب شود... اگر تا روز شنبه همه دزدیها و کثافت کاریهای خود و شرکایش را نوشت که هیچ، و گرنه به طبقه چهارم منتقل کنید. تازمانی که حاضر به اعتراف نشده بماند تا چوب و استخوان شود.

طبقه چهارم محل نگهداری زندانیان روانی و شرور است. به دلیل شرایط خاص برخی از این زندانیان، وضعیت بهداشتی این طبقه به شدت بحرانی و نامطمئن می‌باشد. قضای حاجت برخی از ایشان به صورت غیرارادی بود. این افراد در طول شبانه‌روز بیدار بوده و همواره مشغول دعوا با یکدیگر یا با افرادی موهوم و خیالی بودند و رکیک‌ترین الفاظ را نسبت به همدیگر، سایرین، مقدسات، شخصیتهای سیاسی و مذهبی کشور و افراد خیالی به کار می‌بردند. مرتب به در سلول می‌کوبیدند و با ایجاد صداهای وحشتناک موجب سلب آسایش در تمام مدت ۲۴ ساعت شبانه‌روز

بودند... از بازجویی خبری نبود و لذا برای مدت شش شب و پنج روز، لاینقطع در همین سلول بدون لحظه‌ی خوابیدن یا نشستن، سرپا نگه داشته شدم. با طنابی بنده را به لوله‌ی شوفاژ بغل دیوار سلول به صورت صلیب طناب پیچ نمودند. نمی‌دانم تصور حدود ۱۳۰ ساعت سرپا ایستادن ممتد چقدر می‌تواند به درک ملموس آن ایام کمک نماید؟

غروب روز بعد مجدداً بنده احضار شدم. آقای [...] گفتند که دیشب رفته‌اند از شهرستان خانمت را آورده‌اند و قرار است الان در حضور شما ایشان را شلاق بزنیم. بعد صحنه‌ی نمایشی را اجرا کردند و خانمی را با سرو صدا از پشت در سلول عبور داده و به تختی بسته و شلاق زدند، به طوری که صدای شلاق و ناله‌های نامفهوم خانمی به گوش من می‌رسید. برانکاری آوردند و ایشان را به بهداری زندان منتقل کردند. بعد آقای [...] آمدند و گفتند خانم شما زیر شلاق همه چیز را اعتراف کرده است.»

— خانم [...]، رئیس انفورماتیک شهرداری تهران:

«... با توجه به این که بنده از پاسخگویی به این سؤال و نظایر آن به کلی امتناع می‌کردم، به طولانی شدن دوره بازداشت و محدودیت دیدار فرزند تهدید می‌شدم. اقدام به بازداشت در محلی که فاقد هرگونه امکانات بازداشت زن بوده است. توضیح آن که کلیه نگهبانان بازداشتگاه مرد بودند (به استثنای زمان استحمام که خانمی جهت کمک از محلی دیگر می‌آوردند) و آقایان برای انتقال بنده به محلهای بازجویی و دستشویی به دلیل وجود چشم‌بند، عمدتاً از یک تکه چوب استفاده می‌کردند. طبیعی است که در چنین شرایطی بنده از بیان ابتدایی‌ترین نیازهای خود عاجز بودم...»

— کمال عظیمی‌نیا، رئیس دبیرخانه کمیسیون ماده ۵ شهرداری تهران:

«محلی که به عنوان زندان به آنجا اعزام گردیدم، از زندانهای رسمی و زیر نظر سازمان زندانها نبود و ظاهراً محل دیگری واقع در تقاطع خیابان وصال شیرازی و انقلاب را جهت این امر در نظر گرفته بودند که بازداشتگاه اختصاصی [...] بود. ... اینجانب قریب به ۵ ماه از مدت بازداشت را در سلول انفرادی به سر برده و از حق ملاقات منظم با خانواده‌ام محروم بوده‌ام. در تمام طول مدت بازداشت (قریب

۷ماه)، به جز داخل سلول، دستشویی و بعضاً اتاقهای بازجویی مجبور به استفاده از چشم بند بوده و در دو ماه اول بازداشت از هوای آزاد استفاده نکردم. بازجوییها در ساعات شب و گاهاً تا ساعات اولیه بامداد و اوقات استراحت انجام می شد و در اغلب اوقات علی الخصوص سه ماهه اول، بازجوییها توأم با ضرب و شتم و شکنجه و با شدیدترین نوع توهین، تحقیر و به کار بردن القاب رکیک به اینجانب و مسئولین مافوق و حتی برخی از مسئولین تراز اول مملکت بود.

رفتارهای غیرقانونی و غیرانسانی زندانبانان شامل تحریم غذایی، محدودیت در استفاده از دستشویی و اقدام به رفتارهای ایدایی جهت تضعیف و شکستن روحیه زندانی، با استفاده از دستگاه مخصوص پخش صوت و ایجاد صداهای گوش خراش، محدود کردن ساعات خواب و هم چنین ایجاد رعب و وحشت از طریق جاری نمودن مجازات تعزیر (شلاق) در محوطه عمومی بازداشتگاه و اقدامات بیشمار دیگر... کلیه مراحل تحقیقات مقدماتی زیرزمینی... در زیر زمین مخوف بازداشتگاه و تحت فشار و شکنجه انجام می شد... نور سلول به اندازه‌ی ضعیف بود که پس از صرف غذا، خرده نانهایی که روی پتوی کف سلول می ماند، با چشم قابل رؤیت نبودند... من مجموعاً ۱۸۹ روز در سلول انفرادی بودم، یک روز در زندان قصر. از ۱۸۹ روز حدود ۳۰ تا ۳۵ روز، آن زندانیهای دیگر را به تناوب به سلول انفرادی منتقل می کردند که اطلاق سلول انفرادی مرتفع گردد، در حالی که وجود دونفر زندانی در سلول انفرادی با ابعاد ذکر شده، شرایطی بدتر از تحمل زندان انفرادی را ایجاد می کرد... بازجوی جدید بدون این که جواب سلام مرا دهد، با لحن خشن و بدون مقدمه گفت: حرف می زنی یا زر می زنی؟ این مزخرفات که تا به حال گفته‌ای به درد نمی خورد و همان طور که با چشم بسته ایستاده بودم، مرتباً با ضربات سنگین دست به سینه و شانه من می زد که باید حرفهای تازه و "مهم" بزنی.

من گفتم که اظهارات من همانهاست که قبلاً گفتم، اگر شما سؤال تازه‌ی دارید، بفرمایید. گفت تمام بازجوییهای قبلی بازی بوده است و تو از حالا به بعد بازجویی می شوی. این جا هم ما سؤال نمی کنیم، خودت می گویی که تا به حال چه غلطی کرده‌ای. سپس کابلی را از روی میز برداشت و از چشم بند به من نشان داد و گفت تا به حال کابل خورده‌ای؟ سپس گفت حالا بگو، من حرف قبلی را تکرار کردم که

ناگهان با کابلی که در دست داشت، چند ضربه به توالی به پاهای من زد که با ضربه سوم روی زمین افتادم. بعداً که به زحمت بلند شدم، فرد دیگری وارد شد که با افتخار خود را [...] می‌نامید. سپس با حالتی تمسخرآمیز گفت عظیمی نیا تو هستی؟ چرا ریش داری؟ تو فاسدتر از این حرفها هستی که ریش داشته باشی. سپس با مشت و لگد به جان من افتاد و من با چشم بسته زیر ضربات مشت و لگد و ناسزاهای درخور شأن خود آقایان (که من از تکرار آنها شرم دارم) قرار گرفته بودم. تنها کاری که می‌توانستم بکنم این بود که عینک طبی ام را که برای نوشتن اظهارات در اختیار من قرار داده بودند، از جیبم خارج کرده و به [...] دادم تا روی میز بگذارد تا برائر ضربات کوبنده آنها نشکند. [...] می‌گفت: این جا محضر خداست و دست خدا از آستین ما به در آمده است. هر چه گناه کرده‌اید باید بنویسید تا سبک شوید. خودتان بگویید، سؤال و جواب و وکیل و قاضی مال فیلمهاست. این جا حوزه قضایی نیست، تنها طرف تو این جا ما هستیم، از وکیل و قاضی هم خبری نیست. به هر حال این سؤال و جواب بی‌فایده تا حدود نیمه شب ادامه داشت و هم چنان بدن من آماج ضربات آقایان بود.

در یک نوبت بازجویی از ساعت ۹ شب تا اذان صبح طول کشید که شروع این بازجویی هم با ضرب و شتم شدید توأم بود. کشیدن گوش، سیلی و مشت زدن، ضربه زدن به ساق پا با نوک پنجه کفش، از رایج ترین کارها بود. به کار بردن القاب زشت، توهین و ناسزا... جالب این که برخی اوقات که استثنائاً دستگاه (پخش صوت) خاموش بود، اگر از سلولی صدایی خارج می‌شد، مأمورین زندانیان را تهدید به پخش نوحه می‌کردند که اگر صدا کنید، نوحه پخش می‌کنیم. روشن کردن دستگاه پخش صوت در حالی که صدای گوشخراشی ایجاد می‌کرد و باعث به هم ریختگی اعصاب زندانیان می‌گردید، هم چنین روشن کردن سه دستگاه هواکش که صدای بسیار ناهنجاری ایجاد می‌کرد، به نحوی که من و هم سلولیم در همان سلول قادر به شنیدن صدای همدیگر نبودیم.

من شخصاً به کرات ناگزیر از استفاده از لیوان آبخوری برای قضای حاجت در سلول انفرادی شدم و برای پرهیز از تکرار این وضع از آشامیدن آب و چایی امساک می‌کردم، به نحوی که در حال حاضر دچار ناراحتی کلیه و تکرر ادرار شده‌ام. این وضع در مورد سایر بازداشت شدگان هم مصداق دارد... یک روز هم حدود ۷ تا ۸ نفر

را که محکوم به تعزیر (شلاق) بودند، آوردند و در راهرو سلولها تعزیر کردند. هنگام تعزیر افراد، صدای ضجه و ناله آنها که زیر ضربات شلاق له می شدند، بی اختیار موی بر تن انسان راست و لرزه بر اندام هر شنونده بی می انداخت.»

— محمدهاشم مهیمنی، شهردار منطقه ۱۶:

«بسیاری از برخوردها و اهانتها و بازجوییها و شکنجه های صورت گرفته جز با بررسی دقیق و با وسواس شاید قابل اثبات نباشد... [در بازجوییها] کلماتی از این قبیل گفته می شد: این جا همه را می ترکانیم، آمدن شما با ماست، رفتن با خودتان، این جا وکیل معنی ندارد... از تاریخ ۹ مهر ۱۳۷۶ ساعت ۱۲ شب به مدت ۴ شبانه روز در یک سلول خالی ۴متری بنده را بیدار نگهداشته و شکنجه نمودند... نام مستعار او [...] بود که اسم اصلی ایشان [...] می باشد... در یکی از شبها که دائم سؤال به همراه توهین می کرد، دوسیلی محکم (با چشمان بسته) به گوش من نواخت... پس از ۵۳ روز بازداشت، همراه با توهین، شکنجه و آزار در زندان اوین به بازداشتگاه وصال که فاقد نور، هوا و شرایط بهداشتی اولیه بود، منتقل شدم که در این بازداشتگاه تعدادی سرباز و مأمور که بسیار بی ادب بوده و فقط برای روزی سه بار وضو گرفتن اجازه رفتن به دستشویی می دادند (آن هم با چشمان بسته) که چندین بار از شدت فشار برای رفتن به دستشویی شرایط بسیار نامناسب پیدا کردم و اساساً این زندان و رفتار مأموران و شرایط آن به گونه بی نامناسب و همراه با فشار روحی و روانی بود.»

— مرتضی شاپوریان، شهردار منطقه ۵:

«بازداشت اینجانب در کنار خیابان و بدون اطلاع هیچ کس و حتی خانواده ام با چه قانونی صورت گرفته؟ چرا اجازه ندادند که حتی به خانواده ام اطلاع بدهم و در همین روز طی تماس تلفنی، شخص ناشناسی به همسر بنده اعلام می کند که ایشان تصادف کرده و شما به بیمارستان اختر مراجعه نمایید. خانواده بنده تا نیمه شب در بیمارستانها با نگرانی و اضطراب شدید جستجو می کرده اند. ممنوع الملاقات نمودن از زمان دستگیری تا ۷۶ روز، اجازه هیچ گونه ملاقات با خانواده ام را ندادند و بعد از این مدت هم که ملاقات (هر ۲۰ روز یکبار) دادند، با حضور مأمورین و با روحیه

وحشت و اضطراب و شرایط نامساعد بود. اوایل بازجویی در فاصله‌های طولانی (۱۵ تا ۲۰ روز) با چشم‌بند شدید و توأم با خشونت و تندی صورت می‌گرفت. استفاده از چشم‌بند در تمام مراحل خارج از سلول و در تمامی بازجوییها تا زمان آزادی صورت گرفت، به طوری که بنده هیچ‌گاه صورت و قیافه بازجوها را ندیدم. وقتی که در مورخه ۲۹ تیر ۱۳۷۶ در کنار خیابان بازداشت شدم، با چشمانی بسته بنده را به سلولی کوچک (۲ در ۱ مترمربع) بدون هیچ‌گونه وسایل و تنها با دو عدد پتوی مستعمل روی زمین نمناک زندانی نمودند. در تمامی ۱۲۸ روزی که در این سلول زندانی بودم، برای هر منظوری که از آن خارج می‌کردند با چشم‌بند و تاریکی مطلق بود. برای بازجویی، دستشویی، هر چیز دیگر و حتی زمان بازکردن در سلول، با چشم‌بند صورت می‌گرفت. تغذیه در زندان در کمترین حد و با بدترین کیفیت صورت می‌گرفت و اکثراً از سو تغذیه و دهها بیماری مزمن دیگر رنج می‌بردم. لاغری شدید (حدود ۱۵ کیلو کاهش وزن)، سردردهای طولانی و از دست دادن حافظه و موارد دیگر از پیامدهای آن بود.

— غلامرضا قبه، معاون شهرداری تهران:

«اینجانب در خیابان فرصت و بدون آن که حکمی دایر بر بازداشت ارائه گردد، بازداشت شدم... یک روز من را به سلول تنبیهی که حداکثر یک مترمربع مساحت داشت و هیچ پنجره‌یی ندارد منتقل کردند، وقتی مانع شدم، مرا به توالت انداخته و در را بستند و رفتند [...] به مدت ۳۵ روز منتهی به ۲۹ شهریور ۱۳۷۶ مرا گرسنگی دادند. بدین معنا که مطلقاً غذای سیرکننده‌یی از لحاظ مقدار و کیفیت ندادند، به طور مثال از هر هفته چند ظهر نان و پنیر می‌دادند و در نوبتی کاسه‌یی حاوی ۱۶ عدد لوبیای پخته (در بعضی نوبتها ۱۲ یا ۱۳ و بیشترینش که شمردم ۱۹ عدد بود) به همراه حدود یک استکان آب لوبیا و نان [...] حتی در مورد دادن سیگار که از سوی قاضی ۳ سیگار در روز تعیین شده بود، در سه نوبت ۱۲، ۱۷ و ۲۳ روزه، به عنوان تنبیه قطع شد... تمام طول روزها و بعضی از شبها که در محوطه بازجویی افراد تحت شکنجه قرار داشتند و فریاد و صدای گریه آنها بلند بود، نگهبانان از در سلول من رد می‌شدند و با

ضربه زدن به در، به نحوی که تمام بدنم به لرزه می افتاد، می گفتند: آماده شو که نوبت تو است ... بالای در آهنی سلول، پنجره یی بود که با سیم توری پوشانده شده بود. پشت پنجره مذکور و در داخل راهرو لامپی ۴۰ واتی وجود داشت که همه نور داخل از تابش آن لامپ بود. به این ترتیب فضای داخل سلول بسیار تاریک بود و من می باید در زیر این نور، ۲۰۰ تا ۵۰۰ صفحه بازجویی را بنویسم».

— نقدی، فرمانده حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی در جلسه عده یی از اعضای مجلس رژیم:

«در زندانهای کشور چند هزار سلول انفرادی وجود دارد ... مقام رهبری هم وجود این سلولها را رد نکرده و فقط گفته بیش از اندازه نباشد» (تلویزیون رژیم، ۸ مرداد ۱۳۷۷).

۱۵ نوع شکنجه و محرومیت:

«محمد ملکی، رئیس اسبق دانشگاه تهران، در مطلبی خطاب به حبیب الله عسگراولادی و در واکنش به اظهارات اخیر دبیرکل جمعیت مؤتلفه اسلامی در خصوص شکنجه، گفته است: ... از جنابعالی ... می خواهم برای روش شدن آن چه در زندانها طی بیست سال حکومت اسلامی اتفاق افتاده و جهت رسیدگی به آن وقایع، گروه تحقیقی مرکب از حقوقدانهای بی طرف و خبرنگاران تشکیل شود ...

آیا آن چه سالها در زندانهای جمهوری اسلامی صورت گرفت، شکنجه نیست؟
- آیا برای گرفتن اعتراف با کابل به جان زندانی افتادن و تا دم مرگ (حتی مرگ) او رازدن، شکنجه نیست؟

- آیا با دستبند زندانی را چون لاشه گوسفند ساعتها آویزان کردن، شکنجه نیست؟
- آیا با چشم بسته و دست و پای باز شده ۲۴ ساعت متهم را رو به دیوار نگهداشتن، شکنجه نیست؟

- آیا با مشت به چشم متهم کوبیدن که موجب خونریزی چشم و نابینایی او گردد، شکنجه نیست؟

- آیا زندانی را ماهها از هواخوری محروم کردن، شکنجه نیست؟

- آیا روزهای متوالی متهم را در سلولهای مخوف ۲۰۹ ساخت متخصصین اسرائیلی انداختن، شکنجه نیست؟

- آیا متهم را سالها زیر اعدام و بلا تکلیف نگهداشتن، شکنجه نیست؟

- آیا با مشت و لگد به جان متهم افتادن و تا بیهوشی کامل او را زدن، شکنجه نیست؟

- آیا سر متهم را بارها و بارها به دیوار کوبیدن، شکنجه نیست؟

- آیا ۸۰ زندانی را در یک سلول ۶ در ۵ روی هم ریختن، شکنجه نیست؟» (روزنامه خرداد ۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۸)

* از نامه سرگشاده یکی از کسانی که در جریان حوادث کوی دانشگاه تهران توسط دادگاه انقلاب تهران به اعدام محکوم شده است به رئیس قوه قضایی رژیم: «... در مراحل مختلف بازجویی برخی از بازجویان با لحنی بسیار توهین آمیز و فحاشی تند نسبت به اینجانب برخورد می نمودند ... در چندین مرحله توسط بازجویان به بنده اعلام می کردند هرچه ما می گوئیم بنویس تا تو را آزاد کنیم و تعدادی عکس هم به بنده نشان دادند و اظهار نمودند پیرامون این افراد بنویس که در حادثه کوی دانشگاه حضور داشته اند که بنده بر مبنای اعتقادی که به خداوند و دین داشته ام و هرگز آن افراد را ندیده بودم که عملی خلاف صورت بدهند، حاضر به نوشتن و شهادت دروغ نشدم. پیرامون نوشتن این مطالب هر روز مورد ضرب و شتم و حتی شلاق شدید به کف پای خود قرار گرفتم و در یک مرحله دوست بنده ... که همزمان با بنده دستگیر شد در حضور بنده به او شلاق زده و ایشان اعلام نمودند هرچه شما بگوئید من در مورد اکبر یا دیگران می نویسم، بعد از حدود یک ماه آزاد شد» (روزنامه آریا ۱۱ اسفند ۱۳۷۸).

زندانیان بلا تکلیف

* «یک زندانی که از ۹ سال پیش بازداشت شده، بلا تکلیف است و تاکنون دادگاهی برای او تشکیل نشده است ... یک زندانی دیگر از یک سال پیش در زندان به سر می برد، اما حتی هنوز موضوع اتهامش به او گفته نشده است» (روزنامه جامعه ۲۴ اسفند ۱۳۷۶، به نقل از مدیر نشریه «راه نو» پس از آزادی از زندان).

دستگیریهای گسترده روزانه

در اسفند ۱۳۷۵، بشارتی، وزیر کشور وقت رژیم، اعلام کرده بود که طی ۳ ماه آذر، دی و بهمن، ۶۵ هزار نفر یعنی به طور متوسط هر روز ۷۲۰ نفر، همراه بیش از ۲۰ هزار نفر و هرسال بیش از ۲۴۰ هزار نفر دستگیر شده‌اند. اما «رئیس سازمان زندانها تعداد زندانیان را در ایران تا آخر ماه خرداد ۱۴۸ هزار نفر اعلام کرد. مرتضی بختیاری آمار زندانیان را در اسفندماه ۱۳۷۷، ۱۶۲ هزار نفر ذکر کرد و گفت، این تعداد با عفو رهبر معظم انقلاب تا آخر خردادماه به ۱۴۸ هزار نفر تقلیل یافته‌است» (خبرگزاری ایرنا ۲ تیر ۱۳۷۸).

در ۲۸ مهر ۱۳۷۸، مدیر کل مبارزه با مواد مخدر نیروی انتظامی رژیم اعلام کرد که سالانه به طور متوسط بین ۱۲۰ تا ۱۶۰ هزار نفر در رابطه با مواد مخدر دستگیر می‌شوند. نزدیک به سه هفته بعد، فلاح «دبیر ستاد مبارزه با مواد مخدر» تعداد دستگیرشدگان در رابطه با مواد مخدر طی هفت ماه اول سال ۱۳۷۸، را ۱۳۰ هزار نفر ذکر کرد. اگر همین رقم اخیر را ملاک قرار دهیم، شمار دستگیریهای در سراسر کشور — تنها در رابطه با مواد مخدر — روزانه به ۶۰۰ نفر می‌رسد.

آماری که روزنامه‌ی مشارکت منتشر کرده است، بسا تکان‌دهنده‌تر است: «...تعداد زندانیان کشور که در سال ۱۳۵۹ برابر ۲۲۴۰۰ نفر بود، در سال ۱۳۷۶ به حدود ۱۵۶۶۰۰ نفر یعنی به ۷ برابر رسیده است. این امر در حالی است که جمعیت کشور طی این مدت فقط حدود ۵۵ درصد اضافه شده است. به عبارت دیگر با فرض ثابت بودن جمعیت، تعداد زندانیان با ۳۵۰ درصد افزایش مواجه شده است!

در سال ۱۳۵۹ طی یک سال جمعاً ۱۵۵۰۰۰ نفر به زندانهای کشور وارد شدند، این نسبت در سال ۱۳۷۶ به ۴۹۰۰۰۰ نفر رسیده است و با توجه به متوسط تعداد زندانیان به نظر می‌رسد که سالانه حدود ۶۰۰ هزار نفر از مردم پایشان به زندان کشیده می‌شود. یعنی از صد نفر یک نفر، که اگر فقط بزرگسالان را منظور کنیم در هر سال از هر ۵۰ نفر یک نفر وارد زندان می‌شود! و در هر لحظه به ازای هر ۴۰۰ نفر از جمعیت یک نفر در زندان به سر می‌برد» (روزنامه‌ی مشارکت ۲۷ دی ۱۳۷۸).

البته مهمترین بهانه‌ی این دستگیریهای، که در گزارشهای رسمی عنوان می‌شود،

«مبارزه با مواد مخدر» است، اما همه می‌دانند که این کار اولاً، یکی از مهمترین روشهای حفظ اختناق در جامعه است. ثانیاً، تور گسترده‌یی است که آخوندها در سراسر کشور پهن کرده‌اند و از آن برای دستیابی به فعالان سیاسی و به ویژه هواداران مجاهدین، استفاده می‌کنند.

مختصری درباره زندانهای عادی

کثرت دستگیرشدگان در سالهای اخیر، که روزبه‌روز بر شمار آنان افزوده می‌شود، تراکم ناهنجاری در کلیه زندانها ایجاد کرده است. در برخی زندانها تا ۷ برابر ظرفیت اولیه خود زندانی انباشته‌اند. چند اظهار نظر از مقامها و رسانه‌های رژیم در این زمینه، تا حدی ابعاد این مشکل را روشن می‌کند:

* در ۱۰ بهمن ۱۳۷۷، روزنامه همشهری به نقل از بختیاری، رئیس سازمان زندانها، نوشت: «فضای استاندارد برای هر زندانی ۱۸/۵ مترمربع است. در حال حاضر این رقم (در زندانها) تنها ۲ مترمربع است. زندانیان مواد مخدر با دهها بیماری وارد زندانهای عادی می‌شوند و عامل بسیاری از بیماریها برای دیگر زندانیان هستند».

* بختیاری، رئیس سازمان زندانهای رژیم، گفت: «بر اساس استانداردهای اعلام شده، هر زندانی به ۱۷/۵ مترمربع فضا نیاز دارد، در حالی که متوسط سرانه فضای موجود برای زندانیان در کشور ۲/۷۰ مترمربع است» (روزنامه همشهری ۲۸ تیر ۱۳۷۸).

* «سربازان امانتهای مردم در دست ما هستند که باید صحیح و سالم آنان را به خانواده‌هایشان تحویل دهیم. استفاده از نیروهای وظیفه در بندهای زندان، خیانت به سرباز است. سید مرتضی بختیاری، رئیس سازمان زندانها، با بیان این مطلب در همایش معاونان فرهنگی زندانهای کشور در قم، گفت: اگر سربازی بعد از پایان دوران خدمت، خدای ناکرده معتاد از بند بیرون بیاید، ما چه جوابی برای خانواده‌های آنان خواهیم داشت؟ وی گفت: ما ناگزیریم که در بندها از نیروهای رسمی استفاده کنیم... وی گفت: در حال حاضر ۱۶۰ هزار زندانی در زندانهای کشور وجود دارند، ولی سازمان به ازای هر ۱۵۰ نفر آنان، یک نیرو دارد» (روزنامه انتخاب

۱۴ اسفند ۱۳۷۸).

* «... در ایران تصمیم گرفته شد که با توجه به تعداد روزافزون زندانیان، تعدادی زندان جدید احداث شود... ایران هم اکنون دارای ۱۱۰ هزار زندانی است، در حالی که در سال ۱۹۹۴ این تعداد به ۹۰ هزار می رسید. در حال حاضر احداث ۴۳ زندان در حال بررسی است» (تلویزیون جام جم انگلیسی ۱۴ اردیبهشت ۱۳۷۷).

* «امام جمعه ارومیه... از دادگستری خواست که مسائل را ریش سفیدانه حل کند؛ ۸۴ ضربه شلاق بزند، ولی افراد را به زندان نفرستد، چون زندان ارومیه جان ندارد و جمهوری اسلامی پول ندارد به آنها نان بدهد» (روزنامه صبح امروز ۱۳ تیر ۱۳۷۸).

* براساس گزارشهای رسیده از درون رژیم، طی سال ۷۵، بحران کمبود جا در بسیاری از زندانها وخامت بیشتری یافته است. مثلاً در استان فارس، بیش از ۷۰۰۰ زندانی در ۱۳ محل، از جمله خانه های امن سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات، که در مجموع ظرفیت فقط ۱۰۰۰ نفر را دارند، زندانی شده اند. در سلولها فضای کافی برای خوابیدن زندانیان وجود ندارد و آنها مجبورند نوبتی بخوابند. علاوه بر تحمل شکنجه های جسمی و روانی، زندانیان با انواع بیماریها و سوء تغذیه مفرط دست و پنجه نرم می کنند. در سایر استانها نیز کم و بیش همین وضعیت برقرار است. گزارشهایی که در این جا آورده می شود، نمونه هایی از این واقعیت است:

زندان گرگان

نشریه پیام دانشجوی بسیجی در روز ۲۰ اسفند ۷۶ در گزارشی از زندان شهربانی گرگان، وضعیت بهداشت و نظافت در این زندان نوشت: «تراکم زندانیان به حدی است که معمولاً ۷۰۰ نفر آنها هرشب تا صبح به پهلو یا به حالت نیمه درازکش می خوابند... قسمت اصلی بنای زندان سالی است به طول تقریباً ۴۰ و عرض ۱۵ متر که حدود ۸۰۰ نفر یا بیشتر در آن به سر می برند. با وجود این تعداد زندانی، در این سالن فقط ۲۷۰ تخت وجود دارد و وضعیت خواب آنها بسیار دشوار است... بسیاری از زندانیان شبها در محوطه فضای باز زندان به سر می برند. این افراد اغلب بروی تکه یی کارتن یا پلاستیک می خوابند و روزها و شبهای بارانی به داخل سالن هجوم می برند و تا صبح به صورت سرپا می ایستند... در بند بالا که آن را می توان از بند پایین

تمیزتر دانست، زیر موکتهای داخل اتاق و لابه لای پتو و لباسها و نیز در زیر تخت، سوسک، شپش و کک همواره مشاهده می شود. داخل سالن همان بند لبریز از خاك و آشغال است. زندانیان به انواع بیماریهای مسری مبتلا هستند. بدن اکثریت زندانیان بوی تعفن می دهد».

زندان دستگرد اصفهان

«در پی دستور ظالمانه یک قاضی نا آشنا به قوانین اسلامی و قضایی، به ناحق، قصاص قبل از جنایت عینیت یافت و در مهرماه سال ۷۶، سه روز جهنمی را در به اصطلاح ندامتگاه اصفهان (زندان دستگرد) به سر بردم و طعم رعایت حقوق بشر را آن گونه که تبلیغ می شود و به مسئولین این ندامتگاهها آموزش داده شده است تا یادگاری جاودان از وجود مادی و معنوی خود به جای گذارد، به تمام معنا لمس و درك کردم.

از ابتدای ورود به زندان با برخوردهای زشت و هتاکی مأموران مواجه شدم، در حالی که خود را حاکم مطلق و صاحب اختیار همه متهمین می دانستند، همه گونه تهدید، اهانت و افترا را برای خود مباح می شمردند. پس از مدتی که مقدمات کار از قبیل انگشت نگاری انجام گردید، همه ما را به صف کردند، از صغیر و کبیر تا بی گناه و گناهکار، متهم یکروزه تا متهم سابقه دار آن، و با ماشینهای مستعمل با درجه حرارت صفر منتقل کردند و پس از تراشیدن سرها و آلوده شدن لباسها به مو، همه را وارد حیاطی به نام هواخوری کردند و پس از ساعتی انتظار، به سوی قرنطینه‌یی که اتاقی بود به مساحت حداکثر چهل مترمربع، که کثیف و کم نور با پتوهای مستعمل، کثیف و آلوده و متعفن بود، بردند.

تعدادی که آن جا بودند با مشکلات زیاد جایی برای تازه واردین باز کردند و مقارن با مغرب مقداری نان مانده و آب زردچوبه‌یی به عنوان آبگوشت که چند عدد حبوبات در آن رویت می شد به متهمان اهدا کردند. در این اتاق همه نوع متهمی وجود داشت، از سنین ۱۶ ساله تا ۶۵ ساله، شب که شد تعدادی به جمع حاضرین اضافه کردند، به طوری که دیگر جایی برای نشستن نبود، چه رسد به خواب و استراحت!

وقتی جمعیت را شمارش کردم، بالغ بر ۸۰ نفر در یک اتاق ۴۰ مترمربعی بود که

مثل علفه روی هم چیده بودند. این محل آرامش متهمان بود... در طول شب افراد دسته‌دسته در کنار هم جمع شده و با کشیدن سیگار به درد دل و آموزش یکدیگر در علوم و فنون مختلف سرقت، مواد مخدر و... می‌پرداختند. ابتدای صبح به هواخوری بردند و پس از چند ساعت به اتاق آلوده بازگشتیم.

بدترین لحظات زندان جهانی روز جمعه‌یی بود که زندانیان سابقه‌دار که مسئول قرنطینه و نظم آن قسمت بودند، به‌عنوان نظافت‌چندزندانان روانی، آنها را به هواخوری بردند و باشقاوت و بی‌حیایی تمام با شلنگ و چوب به صورت وحشیانه و قرون وسطایی به باد کتک و شکنجه گرفتند و هر از چندگاهی از روی لطف و مرحمت سطل آبی بر بدن آن کتک‌خوردگان مفلوک می‌ریختند. این صحنه کتک خوردن و شیون کشیدن و فرار و گریز آن چندزندانان روانی حداقل ۲ ساعت طول کشید. در طول سه روز نمونه‌های بارز و آشکاری از حقوق بشر ساخت فکر و توان مسئولین این ندامتگاه در تاریخ حیات انسانی به ثبت رسید و اگر به عینه مشاهده نکرده بودم، این سخنان را از هیچ‌کس نمی‌پذیرفتم» (نشریه «پیام دانشجوی بسیجی» ۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۷، به نقل از یکی از عوامل رژیم که در جریان جدال باندهای درونی، چندروزی سرو و کارش به زندان کشیده است).

زندان مرکزی استان کهگیلویه و بویراحمد یا سیاهچال «هارون الرشید!» یا محل گاوهای ولگرد

«... این زندان قبلاً محل جمع‌آوری گاوهای ولگرد شهر بوده و اکنون از آن به‌عنوان زندان مرکزی استان استفاده می‌شود. بیش از ۳۰۰ زندانی با جرایم گوناگون و سنین مختلف در ۱۶۰ مترمربع فضای بسته، تاریک، نمناک و هوای بسیار آلوده و غیربهداشتی این زندان به سر می‌برند که اغلب در معرض سوءرفتارهای مداوم نیز قرار دارند. در این زندان غیراستاندارد و غیرانسانی، زندانیان از هرگونه فضای ورزشی، آموزشی و فرهنگی و تربیتی محروم هستند و حتی جایی برای خوابیدن و راه رفتن ندارند. زندانیان بخت برگشته این زندان، در هر ۲۴ ساعت فقط ۴۰ دقیقه اجازه هواخوری دارند و آن هم ۵ روز در هفته و در صورت مساعد بودن هوا. ۳۰۰ زندانی این زندان مخوف تنها دو عدد دوش حمام، سه عدد توالت غیربهداشتی و سه شیر آب

برای شستشوی دست و صورت، شستن ظروف غذاخوری و البسه در فضایی کمتر از ۱۰ مترمربع دارند... در این زندان هارون الرشیدی، وجود بچه‌های نابالغ در میان زندانیان بیش از هر چیز دیگر دل‌بیننده را به درد می‌آورد. این کودکان که با جرمهای کوچک به این دخمه آورده شده‌اند، در میان تبهکاران بزرگ و در فضایی کوچک به انواع بیماریهای جسمی و روحی مبتلا می‌شوند. دیدنی‌تر از همه، اعزام زندانیان به دادگاه است. این زندان فاقد وسیله نقلیه برای جابه‌جایی زندانیان است، از این رو یک مأمور به زندانی دستبند زده و در میان شهر و کوچه در انتظار مردم یاسوج که با حقارت و تمسخر، زندانی بخت برگشته را نگاه می‌کنند، او را به دادگاه می‌برند و سرباز دیگری با اسلحه از پشت سر مواظب است که زندانی فرار نکند» (روزنامه خرداد ۶ خرداد ۱۳۷۸).

